



# زبان همیشه

مسعود بیزار گیتی

# زبان گمشده

مسعود بيزار گيتي



انتشارات حرف او

بیزار گیتی ، مسعود(علی) ، ۱۳۳۹  
 زبان گمشده ، مسعود(علی) بیزار گیتی.-  
 [رشت ] : حرف نو ، ۱۳۸۳ .  
 ص ۸۳

ISBN 964 - 7361 - 5B - 0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 ۱. شعر فارسی - قرن ۱۴ . الف. عنوان.  
 ۲ ز ۵۵ ی / PRI ۷۹۸۰  
 ۸ فا ۱/۶۲  
 ز ۹۳۳ ب  
 کتاب خانه ملی ایران  
 م ۸۲-۳۵۸۸۷

نقاشی روی جلد از : خوآن میرو



انتشارات حرف نو، رشت ، صیقلان ، جنب دبیرستان دهخدا،

شماره ۲۸۰ . تلفاکس : ۲۲۲۰۹۰۸

مسعود بیزار گیتی

هادی.م.موحد

۱۳۸۳

۱۰۰۰ نسخه

حرف نو

آرنگ

زبان گمشده

آماده سازی و نظارت

چاپ نخست

شمارگان

طراحی

چاپ

تمامی حقوق نشر کتاب محفوظ است.

ISBN : 964-7361-58-0

شابک : ۹۶۴-۷۳۶۱-۵۸-۰۰

۸۰۰ تومان

قیمت





## فهرست

۷	ترا در بازوان نسیم .....
۹	تنها سکوت .....
۱۱	صدایم را نمی شنوم .....
۱۳	برای تو .....
۱۵	نمی دانم / چرا هر وقت از خیابان نام تو .....
۱۸	راه می روم .....
۲۰	بیست و چهارمین شمع .....
۲۲	صدایی می شنوم .....
۲۴	از همه باران ها گذشتی .....
۲۷	سین هشتم .....
۲۹	تنها صدا .....
۳۱	روایت ها .....
۳۳	وقتی به آخرین صفحه نگریستم .....
۳۵	می خواهم صدای تو را .....
۳۸	صدای تو .....

- ۴۰ ..... روایت ها
- ۴۲ ..... روایت
- ۴۴ ..... شهريور جهان ۱
- ۴۶ ..... شهريور جهان ۲
- ۴۸ ..... دیدار در همسایگی جهان
- ۵۱ ..... دهانم را
- ۵۳ ..... لازم نیست اتفاقی چشمگیر بیافتد
- ۵۵ ..... ادا من دامن ستاره
- ۵۷ ..... اتفاقی نه چندان ساده
- ۵۹ ..... نمی توانم سایه ها را کنار بزنم
- ۶۱ ..... چقدر شبیه روزمرگی هاست
- ۶۴ ..... چه با خود حمل می کنم
- ۶۶ ..... هر شب
- ۶۸ ..... من که فکرم بیکار است
- ۷۰ ..... اتفاق های ۱
- ۷۲ ..... اتفاق های ۲
- ۷۴ ..... ستاره ای پنهان
- ۷۶ ..... صدای خاموش ۱
- ۷۸ ..... صدای خاموش ۲
- ۸۰ ..... خنده بازیگوشانه خردسالی در آغوش مادرش
- ۸۲ ..... عاشقانه

ترا در بازوان نسیم  
رها می کنم  
مرا  
تنها مویی از گیسوان تو  
کافی ست



تا به خاطره هایم بیاویزم  
تا با آن  
دلتنگی هایم را  
ورق بزنم

نسیم و  
گیسوی تو  
و کهکشانی از رویا

دل من  
زورقی ست  
که در امواج  
بادبانش را گم کرده است

تنها سکوت  
شایسته کرامت آدمی ست  
ستاره ها  
در رد هیچ صدایی

مرا  
به نام تو  
حاجت است  
و سکوت / رویا

شاید  
روزی دیگر  
بازیابم

## صدایم را نمی شنوم

فتیله را می گیرانی  
برای ستاره ها

من خاموش می شوم  
تو می خواهی روشن ام کنی

ولی در مرز سایه ماندن  
 وبا نسیم اندکی که  
 گاه نیمی از تو را لو می دهد

همین خط را بروی  
 خلاصه راه را

فعلا برو  
 قایم  
 در مرز سایه و آفتاب  
 بادبان / رها گمشده است

برای تو

اگر نتوانم  
هرشب / تو را مرور کنم  
فتیله عقربه ها را  
پایین می کشم

روز  
تجسم نگاه توست  
و شب را  
در موهای تو شانه می کنم

دل به صدایی نبسته ام  
آرامش سایه ای  
در ظل آفتاب

دنبال دست های توام  
تا راز جهان  
در سکوت فصل ها  
پرواز پرنده ای باشد

نمی دانم / چرا هر وقت از خیابان نام تو  
می گذرم  
موتسارت را ملاقات می کنم  
راز صدای تو با مس گنجشک ها



فردا روایت بلند یلدا را  
با غزلی قهوه می خورم

تقدیر روشن است؟  
از کدام آسمان؟

ستاره ی من هنوز  
وصله ی آسمان

شهاب نگاهت را دیدم  
و برای تو هم ورق بزنم؟  
کدام غزل را  
مقابل تو آینه ای

صدایی نمی شنوم

در سکوت صدای تو  
و من می دانم  
لابه لای همین سطری  
که هنوز زود

به تو می رسم

راه می روم  
با بالهای پرنده

از کدام سو وزیدی  
که جهان دوباره شروع شد

و تولد  
روایتی دیگر

## بیست و چهارمین شمع

میخواهم جهان را  
با دهان تو روایت کنم  
تو شعله ات را بگیران  
من روشن می شوم  
بی حضور مداوم

گهگاه

اگر گذرت افتاد

بیست و چهار ستاره

بیست و چهار حضور

بیست و چهار

در اتاق کوچک من

خاطره ها را مرور می کنند

تو فصل ها را بگیران

به عقربه ها دیگر

نیازی نیست

حرف ها خاموش نمی شوند

ورد بیست و چهارمین را

ادامه می دهند

## صدایی می شنوم

خیال نقش تو را دارد  
رویاهایم که رنگ ها را می بافند  
و روزها  
که هنوز نبوئیدمشان

نقش ها نقش تو را دارند

صداها صداها

انبوهی ی بی تناسب آواها

و ناموزونی جهان

چشم هایت را بگشا

جهان از سمت نگاه تو /

می خواهم / همه ایستگاه ها را

وانهم



از همه باران ها گذشتی  
در آینه ات حضور می یابم

به تو خواهیم رسید  
از تو به تو

عبور می کنم  
 از تو به من  
 به خاطر تمام ترانه های بر لبان من  
 به خاطر تمام بوسه های بر لبان تو

هنوز پروانه ها  
 پائیز را بال می زنند  
 و آدمی - می دانم که اکنون لبخند می زنی  
 و صدایی را تکرار می کنی  
 تا جهان  
 تکرار صدای تو  
 تا زمان  
 حضور نگاهت را  
 به فصل ها بسپارد

جاری می شوم  
به خاطر تمام ترانه های بر لبان من  
به خاطر تمام بوسه های بر لبان تو

## سین هشتم

دنبال سین هشتم  
از کدام راه باید  
نمی خواهیم جهان  
رویاهایم را فرو ریزد

رنگ ها مرا می جویند  
 حضور خاطره هایم  
 و سین هشتم که هنوز

شاید  
 خاطره های از تو- خاطره هایی  
 و اتاقی کوچک  
 ترانه ای و  
 نگاهی  
 فصلی دیگر  
 پنجمین فصل و  
 آغاز جهانی  
 و سین هشتم

## تنها صدا

می خواهم تنها  
رویاهایم را / سیبی بچینم  
و از فراز پلکانش  
بنگرم

از نگاه تو  
همه ی جهان را  
درآمد شد ثانیه وارش  
حرف کوچکی  
به من بیاموز

تنها صدا

## روایت ها

تنها به سلامی و  
گذر لبخندی  
تکرار روز و  
سایه ی سنگین شب  
و زخم جهان



پنهان می شود  
مشق روزانه است

طول و عرض جهان را  
می پیمائیم  
و در شعاع غربیش  
ثانیه ها را  
در زورق سلام و لبخند می فروشیم  
و عشق جهان  
آه کوتاهی ست

بگذار  
صدای تو باشد  
تنفس دوباره واژه های من  
شاید / جهان  
پوست بیاندازد

وقتی به آخرین صفحه نگریستم  
یک فصل زمان پیر شد  
یک فصل جهان  
در سماجت حضورش

قد کشید  
تنها صدایی کافی بود  
تا حضور همه حرف ها  
به ساحلی دیگر

می خواهم صدای تو را  
در خاک گلدانی بنشانم  
و در حس گنگ وجود  
نه چیزی نمی بینم  
چیزی نمی شنوم

نمی دانم نگاهی هست  
 کجا هستم

از حس صدایت  
 آغاز می شوم  
 حرف به حرف

پائیز در صدای تو / سبز شد  
 و ماه از شرم  
 شبانه ها را  
 وانهاد

امشب  
 خاطره ها را تا دور دست  
 ورق زدم

آنسو تر  
صدایی منتظر / نگاهی  
و دوماهی بی قرار  
در منظومه ی تنهایی ام

صدای تو  
قدم های سرگردان  
و باد ناپایدار  
جاده ها  
سراب گام های تو را

نفس می کشند

ساعت ها

نت بی قرار زمان را

در رقص بی شتاب عقربه ها

تکرار می کنند

حرف ها را یکایک می چینم

حرفی دیگر



## روایت ها

کمی دورتر به ایست  
تبدیل شده ام  
به صدا  
به نگاه  
به قاب عکسی کوچک

در ابتدا / انتهای هندسه ی خاک

کمی دورتر

از نزدیک ورق بزن

در ابدیتم / تکرار می شوی

در تکرار تو

نزدیک

دور تر از نزدیک

## روایت

پیراهنت را بر شاخه ها آویختم  
در عبور فصل ها  
و نامت  
در صدای آینه ها ریخت

عریانی ی آبی  
در ابدیت نگاه مان

پشت همین صداها / نگاه ها  
مثل من و مثل دیگران  
چه حاجتی به بدرقه کردن

تقویم را ورق نزن  
برگ آخر ندارد  
همین که آینه ای  
همین که قطره ی عریان  
چه حاجتی به نوشتن اکنون

## شهریور جهان

۱

تنها

رویاهایم را واگذار

دور از هرچه آدم‌ها شبیه هم‌اند و

سلام و پاسخ‌های روزمره

و خنده های تقلبی  
و دشنه هایی پنهان در آستین

تنها رویاهایم  
نام تو  
شب محرمانه آواز من و  
نگاه ماه  
و کوچه عبور ممنوع

۲

عطر دسته گلی

به اشتباه

دری به جهان واژه ها گشود

این لحظه های برگ و بهار

آغاز

بوی متین کدام بنفشه را

نه

به همین صدای سکوت قناعت کن

به خاطره ی شهرپور

و سایه ی روشن اندام برگ ها

در عبور ماه

و دست هایی که در مهتابی دنیا

از کوچه ممنوع می گذشت



## دیدار در همسایگی جهان

برای احمد محمود  
راوی همسایه های جهان

دلتنگی های روزانه را  
هرچقدر در جاده ها بروی  
باران بی پایان است

سادگی این همه حرف  
و تشنگی جهان

قطره ای بر لبان آغاز دوباره

کلماتی ساده

که پنجره جهان را می گشود

در حوالی جنوب

تنهایی غمگین ات

رازهای سر به مهر باد های خسته است

بوی تو را می شنوم

قصه ای آشنا

بوی همسایگان جهان

و نگاهت

در زمزمه نسیم سرگردان

خاطره محمد / محمد ها

روایت فصل های غایب

چاره چیست

پای تو / همه

نوشته اند

اگر می خواهی بر مدار ترانه ای

یا هرچه که بوی جمعه ندهد

یا پرده ای که

سنگینی سکوتی را در استعاره

یا نمی دانم بگذریم

چاره ای نیست

لحظه ی عجیبی ست

برهنگی رویا

زیر نوری که افروختی

دیدار ناگزیر

که در تن هیچ واژه ای نمی گنجد

دهانم را  
آن سوی رنگ ها  
وا می نهم

و ( ) را

بر می‌گزینم

شاید

چرخش قلم‌های تو

نگاه مرا پرتاب کند

درخت‌ها و سایه‌ها

بهبانه است

آن طرف‌تر از باد

صدای من

پنهان است.

لازم نیست اتفاقی چشمگیر بیافتد  
با یک علامت متداول  
در تقویم  
می شود آخرت نوشته ای را نوشت  
نه کلنجاری و

روباہای تو ہم هیچ  
یک علامت معمول  
تنہا گزینہ ی پیش رو

دامن دامن ستاره  
صبحانه روزهای توست  
و صدای من  
که در دعاهاى شبانه تو  
نجوا مى شود



نمی دانم  
جدول جمعه های مرا  
چگونه از ایام بی انتها  
خارج کنم  
ذهن مرا لال کنید  
دیگر حتی  
نامه ای به آقای رئیس جمهور  
نخواهم نوشت

## اتفاقی نه چندان ساده

شاید اتفاقی کوچک  
آغاز کتابی باشد  
تا هر شب  
با قصه ای از هزار و یک شب  
در انتظار شبی دیگر باشد

از حضورت به خودم می رسم  
و با خودم می روم  
گفتی که باد نمی ماند  
و من به خودم رسیده را

می برم

چرا که باد نمی ماند

نمی توانم سایه ها را کنار بزنم  
و این خاموشی که صدای مرا می برد  
شاید عمر کوتاه جهان است  
که پایان نگاه مرا اعلام می کند

تابوت صدای مرا حمل می کنم را  
برای من بگذارید  
مطمئن باشید...  
نامه ای دیگر  
و در سکوت خودم گم می شوم

چقدر شبیه روز مرگی هست

صداها

نگاهها

و جهان

در لکنت ناگزیرش

نه کبوتر خنده ای  
تا پرواز بازیگوشانه کودکی را  
اندکی بیاموزد

و من  
که در زاد روز حیاتم  
خاتمه می یابم

بودن  
تجربه در رویایی بود  
چون صید ماه  
در آب  
که با حضور سرانگشتانت  
آرامش شبانگاهی اش  
فرو می پاشد

بگذار

رویای تو ستاره ای باشد

تا از مهتابی خاطره ها هر شب

بودن را

رصد کنم



چه با خود حمل می کنم

انسان ها اینجا فرقی نمی کنند  
و من روزها خیابان ها را شماره می کنم  
درخت ها را

و رویاهای مرا  
 که بر سپیدی همین کاغذ گاه درنگ می کنند  
 تا تفسیر این فاصله طولانی

شبها  
 ستاره ها بوی کوچه های شهر مرا دارد  
 با داستانی که خودم نیستم را مشق شب است

و من که اشک های شاعران جهان را  
 بر ساحل صبور سانتامارگریتا فریاد می کنم

خانه ام کجاست  
 و تا طلوعی دیگر  
 درخت و خاطره و

رویا

هر شب  
که زمان پوست می اندازد  
و سالخوردگی جهان ورق می خورد  
زیر نقره ماه  
مرا نامه می نویسم

و خنده صبح فردا را  
ذخیره می کنم

در غیاب خودم  
امتداد ساحل را به خزر می رسانم  
چه آشتی غمناکی

اسم این جزیره چیست  
نگاه پرت شده من  
به صدایی می نشیند  
ادامه بدهید  
شاید صدایی / حرفی  
پایین افتاده ببینید

من که فکرم بیکار است  
مجبور نیستم سفیدی های تو را  
اشغال کنم  
یا ناگزیری نوشتن نامه ای را برای تکرار کنم  
خوابیدن

و شانه خالی می کنم  
از این همه اجبار  
ولی تو مجبوری پایین ترها / پرسه بزنی

## اتفاق های

۱

دهان زیبایی یخ بسته است  
مگر کوچه ها و  
خیابان ها  
به خاطره ای از نگاهت / حتی

و من هم آونگ نگاه تو می شوم  
و تولد دوباره را  
در جشن صدایت  
واژگانی سبز می کنم  
باقی بقایت  
ادامه را تو  
زندگی کن



## ۲

دنبال کلماتی تازه ام  
به سادگی سطر بالا  
تا این سکوت سرد را  
در صدای تو بنشانم  
در آن سوی جهان

تا رویای گرم مشترک

می دانم

بر شانه های خودت

جار می زنی

تابوت نگاه را کدمان را

رویای مشترک مان

و صدای مرا شنیده ای

از مهتابی خاطره ام

## ستاره ای پنهان

هنوز باران می بازد

بگذار

صدای من تازه شود

از جاده ای دیگر خواهم رفت

پنجره ها را باز بگذارید  
دنبال گمشده ای هستم – (فرشته ای نیست)  
پایین ترها  
آن سو تر از سکوت

## صدای خاموش

۱

سکوتم  
 نه تردیدی را  
 نه شایعه ای  
 مشق شب می کند

می توانی

از قاب کوچک نگاهت  
تصویر خطوط متقاطع میله ها از بیرون  
حرف ها را آب و جارو  
یا به چشم رهگذری سربزیر  
که سطری پایین تر  
عبور می کند  
به سکوت بگذری

## ۲

نه رد تو را دارم  
نه صدایی در گوش  
ستاره ی بخت من است  
که از این جاده ها عبور می کند  
اعتراضی هم نیست

اگر جا پای مرا  
در سکوت جاده ها نمی یابی  
چند کوچه پایین تر  
چند واژه  
حرف  
تو را به شکل صدا ها می رساند  
مرا به چشم پنهانم



خنده بازیگوشانه خردسالی در آغوش مادرش  
و باغ  
از همه صداها سبز می شود  
چقدر نزدیک است  
شبیبه نغمه ای کوچک

آنسو تر

با فاصله یک کلمه

- بُنجورنو

پیچیده در حریر ناقوس

و جهان پرتاب می کند

صدایی را اینسان

بی تاملی

تا به آغوش خویشتن بنگرد

که زاده شدن

نه به زبان

که صدایی ست

برآمده از انسان

و مرا که چنین دور می نماید / وطن

نزدیکتر به قلب جهانم

به صدای یگانه

مشق شبانه شاعران زمین

## عاشقانه

اشتعال صدای من  
پنهان در خطوط ناپیدا  
اگر بر این سفیدی ها گذر کنی  
بغضی با مشت های بسته

کیف انتظار را  
در خاطره نگاهی  
که در عبور باد جا گذاشتی  
و من / تمام جهان را  
در طاقت نام تو  
بر قاب پنجره  
هر روز  
هر شب

به همین قلم منتشر شده است:

لحظه ها و تامل (مجموعه شعر) ۱۳۷۴

روند بغرنج آفرینش (نقد ادبی) ۱۳۷۶

شکلی که نام تو دارد (مجموعه شعر) ۱۳۸۰

# **The Lost Language**

**A New collection of poetry**

by : Masoud Bizargiti

December 2003

ارتباط با شاعر :

Email : masood\_bizargiti@yahoo.com

<http://www.bizargiti.com>

<http://www.masoodbizargiti.blogspot.com>

# The lost language

A New collection Of poetry

by: Masoud Bizar giti



انتشارات  
حرف نو

شابک : ۹۶۴ - ۷۳۶۱ - ۵۸ - ۰

ISBN : 964 - 7361 - 58 - 0